

متن پرسش

سلام علیکم خدمت استاد عزیز آقای طاهرزاده: کوچیک شما حنیف هستم که چندی پیش در جلسه پردیسان قم و نیز جلسه مؤسسه امام خمینی (ره) در قم مزاحم اوقات شریف شدم. سوال اول: از سوالات نسل جوان و حتی غیر جوان (مذهبی و غیرمذهبی، شاغل در حاکمیت و غیرشاغل در آن) اینست که: «در حوزه تمدنی، حقانیت خط فکری انقلاب اسلامی و امام خمینی با معضلات و ناکارآمدی‌های معرفتی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، سلامت اداری، انسانی و سیستمی همخوانی ندارد. یعنی هموطن ایرانی از ما می‌پرسد که این چه حقیقت و حقی است که نمی‌تواند در مقیاس تمدنی و تمدن‌سازی از پس مشکلات معرفتی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی و... بر آید و پیشرفت شده پشرفت نظامی توام با موعظه‌ها و سخنرانی‌های اخلاقی. مملکت‌داری و تمدن‌سازی با سخنرانی‌های اخلاقی صحبت از ایده‌ها و ایده‌آلهای تکراری و رجزخوانی، انجام نمی‌شود.» این سوال با «سفرهای حقیقی و مجازی مسلمانان این عصر حتی مسلمانان انقلابی و حزب‌اللهی و حتی طلبه‌های مبلغ انقلابی به اقصی نقاط گیتی و آشنایی بیشتر آنان با فرهنگ و مظاهر غرب و محسنات ظاهری آن همچون: وامهای غیرربوی بانکهای غربی، نظم و انضباط، احترام به هم و حقوق همدیگر، راستگویی و صداقت در قول و فعل و... در کشورهای مدرن» با شدت و حدّت بیشتری مطرح می‌گردد. حقیر در کتابهای جنابعالی و سؤالات پرسش‌کنندگان سایت، چیزی که صراحتاً پاسخ سؤال مذکور باشد ندیدم. ممنون میشم اگر در این زمینه رهنمود بفرمایید.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: بنده به صورت‌های مختلف در این مورد عرایضی داشته‌ام و این موضوع، موضوعی است با عرضی عریض، از آن جهت که اولاً: ما در چهارصدسال اخیر با تمدنی روبه‌رو هستیم که زیرساخت‌های خود را شکل داده و برای هرچیزی، تعریفی دارد. منتهی به جهت آن‌که به گفته‌ی متفکران غربی نتوانست به وعده‌های خود عمل کند، فکر تمدنی دیگر به ذهن انسان‌های دارای تمدن‌های کهن آمد. تمدن‌های دیگری مثل تمدن لائوتسه‌ای در چین و یا تمدن هندی و تمدن ایرانی. و این به معنی مقابله با تمدن غربی نیست، بلکه به معنای به خودآمدن تمدن‌هایی است که در مواجهه با تمدن غربی نسبت به آموزه‌های بومی خود به خود آید و به یک معنا آن نوع معنایی از انسانیت که در تمدن غربی به حاشیه رفته است را، به میان آورند و همان‌طور که در بحث «جایگاه تمدن اسلامی و نسبت آن با این تاریخ» عرض شد: «رفت و برگشتی باید صورت گیرد تا آموزه‌های

دینی و فلسفه‌ی اسلامی مجدداً فهم شود و این همزمان با شناخت غرب ممکن است و افق این غرب‌شناسی برای بازگشت به وطن و نوعی خودشناسی در تاریخ جدید است تا از داشته‌های خود مطابق تاریخی که هستیم بهره‌مند شویم. این آن راهی است که در آن قرآن و روایات و فلسفه‌ی اسلامی از انزوای تحمیلی توسط فرهنگ سکولاریته آزاد می‌شوند و رجوعی ماورای رجوع فعلی به آن‌ها خواهد شد، رجوعی که فعلاً متون دینی و فلسفی ما در حدّ موضوعاتِ درسی آموختنی، تقلیل داده شده و دین و فلسفه وارد زندگی جامعه‌ی ما به صورت حضوری تاریخی و تمدنی نشده.»

آنچه در حال ظهور است ابداً با وضع موجود ربطی ندارد. مدت مدیدی است با ظهور مدرنیته زندگی حقیقی یعنی آن نوع زندگی که بر مبنای یک تمدن زنده اداره شود، فراموش شده و آن فرهنگی که همچون یک موجود زنده باید مناسبات بشریت را مدیریت کند دستخوش تجزیه قرار گرفته است. هیئت درونی زندگی‌ها از هم پاشیده شده زیرا آن نیرویی که موجب می‌شود تا اعمال انسان‌ها در یک وحدت و یگانگی نسبت به همدیگر قرار داشته باشند از میان رفته و کشش کلی و عمومی که نحوه‌ی فعالیت افراد را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد، از ضمیر وجدانی افراد جامعه به حاشیه رانده شده است. مسائل اقتصادی در حدّی بزرگ گشته، که نفوذ افراد، به موضوع اقتصاد گره خورده و معنای زندگی، در ثروت و بهره‌مندی از دنیا جستجو می‌شود و ثروت، مترادف با شرافت تلقی شده، بدون نظر به روح زندگی. تجسم عینی این نوع برداشت از زندگی، ظهور «شهرهای بزرگ» و کنده شدن دهقانان از آب و خاک اجدادی و مجتمع شدن در شهرها شد.

در این دنیای سنگی و سنگ‌شده یعنی شهرها، توده‌های انسانی که باید آن را به توده‌ی بی‌شکل شن شبیه دانست، به وضع هولناکی کنار هم جمع شده‌اند. از این ماده یعنی توده‌ی شنی مردم، می‌توان هرگونه ترکیب تصنعی که خیلی زود در معرض تجزیه واقع می‌شوند، پدید آورد. از آن‌ها می‌توان حزب درست کرد و آرمان‌های زودگذر خیالی را پیش چشمشان آورد و مشغول تشکیلات ساختگی‌شان کرد.

در این شن‌زار انسانی، دیگر آن‌گونه نیروی طبیعی که سبب نشو و نمای عقل و عاطفه‌ی انسانی شود، به کلی مرده است. در این شن‌زار انسانی، دیگر انسان‌هایی به چشم نمی‌خورند که زندگی را برای ما به معنای واقعی آن معنا کنند و روشن کنند چرا کشش و کوشش برای ادامه‌ی خانواده از میان رفته و ازدیاد نسل و فرزند که بارزترین نشانه‌ی جامعه‌ی سالم است، اسباب دردسر و تمسخر شده است.

ساکنان شهرهای بزرگ اتم‌وار استقلال پیدا نموده‌اند و خودخواهانه تنها به خود فکر می‌کنند. با این‌که نه در توده‌ی اتم‌ها زندگی هست و نه در توده‌ی انسان‌های منفرد از یکدیگر آن نوع زندگی به چشم می‌خورد که در جمع انسان‌های وارسته در جریان بود و در ذیل اهداف قدسی، در زیر سایه‌ی همدیگر زندگی می‌کردند. آنچه از شهرهای سنگی و از ریگ‌زارهای انسانی بیرون می‌آید «مُد» روز است یعنی تصورات بی‌پایه‌ی روزمره‌گی‌ها که ابداً روح و بقاء ندارند.

در مقابل آنچه در بالا گفته شد تمدن حقیقی قرار دارد که با ارتباط با عالم قدس و معنویت مانند یک موجود زنده می‌روید و قد می‌کشد و دارای تقسیماتی مثل ریشه و تنه و برگ است، گل می‌دهد و به میوه می‌نشیند و هرکدام از اعضاء در جای خود مطمئن و راضی هستند. هر اندازه آن تمدن واقعی‌تر باشد و مبتنی با آموزه‌های الهی شکل گرفته باشد، بیشتر قد می‌کشد و یال و کوپال پیدا می‌کند و اعضایی آن بهتر در جای خود قرار می‌گیرند و دقیق‌تر جای دیگران را درک می‌کنند و سنن و آداب تکوینی و تشریحی دقیق‌تر در آن جاری می‌باشد.

تمدن حقیقی عبارت از نظامی است که در عین مراتب مختلف که در بین اعضایی آن هست هیچ‌کدام از اعضاء نسبت به هم احساس حقارت نمی‌کنند زیرا آنچه عامل کرامت و شرافت می‌باشد تقوا است.

در تمدن حقیقی، متانت در کلیه حرکات و سکنت با تعریفی معنوی که محصول پرورشی است مطابق آداب محکم و متقن الهی، چون خون جاری است، زیرا آن حرکات و سکنت ریشه در حقایق عالم دارد و عملاً آن جامعه را با هزاران وظیفه‌ی ناگفته و تعهدات نانوشته اداره می‌کند و به جهت نظر به آن حقایق علوی امور جامعه سر و سامانی غیر قابل تصور می‌یابد. جامعه‌ای که به حقایق علوی نظر دارد به صورت طبیعی دارای نوعی متانت و آداب محکم از زندگی است که همهی مردمان تحت نفوذ غیر محسوس آن قرار دارند و چون با فطرت آن‌ها هماهنگ است، آن‌ها را در نوعی از یگانگی و حیاتی واحد قرار می‌دهد که افراد آن جامعه از حدود فردیت خود فراتر رفته، معنای خود را در گسترهی تمدنی جستجو می‌کنند که شرف و شرافت و غیرت را معنای قدسی می‌بخشد و در آن حال عناوین قدسی در سراسر زندگی افراد بیشتر از عناوین اجتماعی نفوذ کرده است. شرف شخصی در چنین جامعه‌ای عبارت است از احساس وظیفه‌ی هر فرد در مقابل تمدنی که در آن زندگی می‌کند. زیرا هر فرد در چنین فضایی حیات اجتماعی خود را احساس می‌کند و با حیات آن تمدن قدسی زندگی را معنا کرده و لذا وجود دیگران را که در آن تمدن زندگی می‌کنند، وجود شخص خود می‌پندارد. همان چیزی که شما در صدر اسلام ملاحظه کردید تا آنجایی که خداوند در وصف چنین روحیه‌ای فرمود: «يُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» (حشر/۹) آن‌ها آنچه بود را به دیگران ایثار می‌کردند در عین آن که خودشان به آن نیاز داشتند.

تمدنی که ما مدّ نظر داریم

در تمدنی که ما در ادامه‌ی انقلاب اسلامی مدّ نظر داریم، هر فرد پیرو اندیشه و روش خود نیست، بلکه مسئول جامعه‌ی خود است و همه مسئول روش و اندیشه‌ی واحدی هستند که آن جامعه‌ی قدسی اقتضای آن را دارد. اساس و جوهر چنین جامعه‌ای از تعهد معنوی انسان‌ها سرچشمه می‌گیرد و تعهدی که افراد نسبت به همدیگر دارند. در چنین جامعه‌ای عدم شرافت مربوط به کسانی است که تنها به خود می‌اندیشند. هر کسی به جهت تعلقی که به آن جامعه دارد شرافت دارد، مگر آن کسی که

به شرافت دیگران توجه نمی‌کند که خود به خود به او به عنوان انسانی فرومایه نگاه می‌شود. در تمدن الهی تنها چنین افرادی فرومایه‌اند و گرنه ثروتمند نبودن، مغایر شرافت نیست. انسان‌های حسودِ امروزی که در فرهنگ غربی تنفس می‌کنند تصور می‌کنند ناداری یک نوع عدم شرافت است، زیرا این‌ها به زندگی شریف حساس نیستند و کشش طبیعی آن‌ها از شرافت واقعی منحرف شده است.

این همان جدایی از نیستان است

ایران شیعه قبل از ورود فرهنگ غرب فارغ از آنچه در دربار شاهان می‌گذشت، به عنوان یک دولت نامرئی نسبت به دولت رسمی، مناسباتی را بر اساس آموزه‌های دینی بین افراد جامعه‌ی خود ایجاد کرده بود و امروز می‌توان گفت در آن شرایط و با آن محدودیت‌ها یک تمدن قدسی به حساب می‌آمد ولی متأسفانه به جای آن که ادامه یابد و تمدنی مقابل تمدن غرب شود، حاکمان خودباخته و تازه به دوران رسیده‌ی قاجار با شیفتگی نسبت به غرب، مانع ادامه‌ی آن شدند. همین امر موجب شد امروز شما با شرایطی روبه‌باشید که نه تنها هیچ‌کس در جای خود نباشد، بلکه ارزش و شرافت انسان‌ها بر محور ثروت و مقام اداری و اجتماعی آن‌ها بنا شده باشد. این همان جدایی از نیستان است که صدای آن از گذشته‌ی تاریخ ما به گوش می‌رسد، این درد هجران از آن روح ظریفی است که زمانی ما را به هم پیوند داده بود و زمینه‌ی ریزش الطاف الهی را بر جامعه‌ی ما فراهم می‌کرد و هرکس نسبت به جای‌جای آن جامعه احساس مسئولیت می‌نمود. با ورود فرهنگ مدرنیته و طرح آرمان‌های فرومایه‌ی دنیایی، آن پیوند به حاشیه رفت و ما امروز در ادامه‌ی گذشته‌ی توحیدی خود قرار نداریم، باید در راهی که صدساله‌ی اخیر طی کرده‌ایم، تجدید نظر کنیم. زندگی آینده‌ی ما مدیریت زمین است از طریق آسمان با نفی خودخواهی‌هایی که باید آن‌ها را زیر پا گذارد. اکنون آن زمان فرا رسیده که ما به آنچه می‌توانیم باشیم نظر کنیم و تصمیم نهایی را اخذ کنیم و پای در راهی بس طولانی گذاریم که تنها راه سعادت ما است. موفق باشید